

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰۲

آیه ۱۰۳ - ۱۰۴

آیه و ترجمه

۱۰۳ ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام و لكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب و اكثرهم لا يعقلون
 ۱۰۴ و اذا قيل لهم تعالوا الى ما اءنزل الله و الى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه اباءنا ءاو لو كان ءاباؤهم لا يعلمون شيا و لا يهتدون
 ترجمه :

۱۰۳ - خداوند هیچگونه بحیره و سائبه و وصيله و حام قرار نداده است (اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی که در زمان جاهلیت استفاده از آنها را ممنوع می دانستند و این بدعت در اسلام ممنوع شد) ولی کسانی که کافر شدند بر خدا دروغ میبندند و بیشتر آنها نمیفهمند.
 ۱۰۴ - و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیائید می گویند آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!، آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟!

تفسیر:

در آیه نخست، اشاره به چهار بدعت نابجا شده که در میان عرب جاهلی معمول بود، آنها بر پارهای از حیوانات به جهتی از جهات علامت و نامی گذارده و خوردن گوشت آن را ممنوع میساختند و یا حتی خوردن شیر و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را مجاز نمی شمردند، گاهی این حیوانات را آزاد می گذاشتند که هر راهی میخواستند بروند و کسی متعرض آنها نمیشد یعنی عملا حیوان را بلا استفاده و بیهوده رهامی ساختند.
 لذا قرآن مجید می گوید: خداوند هیچیک از این احکام را به رسمیت

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰۳

نمی شناسد، نه «بحیره» ای قرار داده و نه «سائبه» و نه «وصيله» و نه «حام» (ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام) و اما توضیح این چهار نوع حیوان:

- ۱ - بحیره به حیوانی میگفتند که پنج بار زائیده بود و پنجمین آنها ماده - و به روایتی نر - بود، گوش چنین حیوانی را شکاف وسیعی میدادند، و آن را بحال خود آزاد میگذاشتند و از کشتن آن صرف نظر میکردند.
- بحیره از ماده بحر به معنی وسعت و گسترش است، و اینکه عرب دریا را بحر میگویند به خاطر وسعت آن است، و اینکه بحیره را به این نام می نامیدند به خاطر شکاف وسیعی بود که در گوش آن ایجاد میکردند.
- ۲ - سائبه شتری بوده که دوازده - و به روایتی ده - بچه می آورد، آن را آزاد میساختند و حتی کسی سوار بر آن نمیشد و بهر چراگاهی وارد میشد آزاد بود و از هر آبگاه و چشمهای آب مینوشید کسی حق مزاحمت آن را نداشت، تنها گاهی از شیر آن میدوشیدند و به مهمان میدادند (از ماده سیب به معنی جریان آب و آزادی در راه رفتن است).
- ۳ - واصله به گوسفندی میگفتند که هفت بار فرزند می آورد و به روایتی به گوسفندی می گفتند: که دوقلو میزائید (از ماده وصل به معنی بهم پیوستگی است) کشتن چنان گوسفندی را نیز حرام میدانستند.
- ۴ - حام که اسم فاعل از ماده حمایت میباشد و به معنی حمایت کننده است به حیوان نری میگفتند که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده میشد، هنگامی که ده بار از آن برای تلقیح استفاده میکردند، و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می آمد، می گفتند: این حیوان پشت خود را حمایت کرده یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد (یکی از معانی حمی، نگاهداری و جلوگیری و ممنوعیت است).

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰۴

در معنی عناوین چهارگانه بالا در میان مفسران و در احادیث احتمالات دیگری نیز دیده می شود اما قدر مشترک همه آنها، آن است که منظور حیواناتی بوده که در واقع خدمات فراوان و مکرری به صاحبان خود از طریق انتاج میکردند، و آنها هم در مقابل یکنوع احترام و آزادی برای این حیوانات قائل میشدند.

درست است که در تمام این موارد، جلوه هائی از روح شکرگزاری و قدردانی حتی در برابر خدمت حیوانات به چشم می خورد، و از این نظر عمل آنها قابل تقدیس بوده، ولی از آنجا که اجرای چنین احترامی در مورد این حیوانات علاوه بر اینکه با عدم درک آنها مفهومی پیدانمیکرد، یکنوع اتلاف مال و از بین بردن

نعمت‌های الهی و معطل ساختن آنها محسوب میشد و از همه گذشته این حیوانات به خاطر این احترام، گرفتار زجرها و شکنجه‌های جانکاهی میشدند، زیرا عملاً کمتر کسی حاضر میشد غذای درستی به آنها بدهد و از آنها مراقبت و نگاهداری کند، و با توجه به اینکه این حیوانات معمولاً دارای سن زیادی بودند، به حالت دردناکی در میان انبوهی از محرومیت‌ها به سر میبردند تا بمیرند، روی این جهات اسلام از این کار جدا جلوگیری کرده است!.

از همه گذشته از پاره‌های از روایات و تفاسیر استفاده می‌شود که آنها همه یا قسمتی از این برنامه را به خاطر بت‌ها انجام می‌دادند و در واقع آنها راندر بت می‌کردند در این صورت مبارزه اسلام با این کار شکل مبارزه بابت پرستی نیز به خود می‌گیرد.

و عجیب این است که طبق پاره‌های از روایات هنگامی که بعضی از این حیوانات به مرگ طبیعی می‌مردند، گاهی از گوشت آن (گویا به عنوان تبرک و تیمن) استفاده می‌کردند که این خود یکنوع عمل زشت دیگر بود!

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۰۵

سپس می‌فرماید: افراد کافر و بت‌پرست اینها را به خدا نسبت می‌دادند و می‌گفتند: قانون الهی است (و لكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب). و اکثر آنها در این باره کمترین فکر و اندیشه‌ای نمی‌کردند و عقل خود را به کار نمی‌گرفتند، بلکه کورکورانه از دیگران تقلید مینمودند (و اکثر هم لا يعقلون). در آیه بعد اشاره به دلیل و منطق آنها در این تحریم‌های نابجا و بیمورد کرده، می‌گوید: هنگامی که به آنها گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیایید، آنها از این کار سرباز زده، می‌گویند همان رسوم و آداب نیاکان ما، ما را بس است! (و اذاقيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آبائنا).

در حقیقت خلافت‌ها و بت پرستی‌های آنها از یکنوع بت پرستی دیگر به نام تسلیم بدون قید و شرط در برابر آداب و رسوم خرافی نیاکان سرچشمه می‌گرفت، گویا آنها تنها عنوان نیاکان و پدران را برای، صحت و درستی عقیده و عادات و رسوم خود کافی می‌پنداشتند.

قرآن صریحاً به آنها پاسخ می‌گوید: که مگر نه این است که پدران آنها دانشی نداشتند و هدایت نیافته بودند (ا و لو كان آبائهم لا يعلمون شيئا و لا يهتدون) یعنی اگر نیاکانی که شما در عقیده و اعمالتان به آنها متکی

هستید، دانشمندان و هدایت یافتگانی بودند، اقتباس و پیروی شما از آنان از قبیل تقلید جاهل از عالم بود، اما با اینکه خودتان میدانید آنها چیزی بیشتر از شما نمیدانستند و شاید عقبتر هم بودند، با این حال کار شما مصداق روشن تقلید جاهل از جاهل است که در میزان عقل و خرد بسیار ناپسند میباشد؟ از اینکه در جمله بالا قرآن روی کلمه اکثر تکیه کرده چنین برمی آید

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰۶

در آن محیط جهل و تاریکی نیز، اقلیتی هر چند ضعیف، فهمیده وجود داشتند که به اینگونه اعمال بچشم حقارت و تنفر نگاه میکردند. بتی به نام نیاکان!

از موضوعاتی که در زمان جاهلیت به شدت رائج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است مساله افتخار به نیاکان و احترام بیقید و شرط و تا سرحد پرستش، در برابر آنان و افکار و عادات و رسوم آنها بود، این موضوع اختصاصی به عصر جاهلیت نداشت، امروز هم در میان بسیاری از ملتها وجود دارد، و شاید یکی از عوامل اصلی اشاعه و انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر محسوب میشود، گویا مرگ یکنوع مصونیت و قداست برای گذشتگان ایجاد می کند و آنها را در هاله های از احترام و تقوا فرو میبرد!

شک نیست که روح قدردانی و رعایت اصول انسانی ایجاب می کند که پدران و اجداد و نیاکان محترم شمرده شوند، اما نه به این معنی که آنها رامعصوم از خطا و اشتباه بدانیم، و از نقد و بررسی افکار و آداب آنها خودداری کنیم، و از خرافات آنها کورکورانه تبعیت نمائیم.

زیرا این عمل در واقع یکنوع بت پرستی و منطق جاهلی است، بلکه باید در عین احترام به حقوق و افکار و سنتهای مفیدشان، سنن غلط آنها را بشدت درهم شکست، به خصوص اینکه نسلهای آینده بر اثر گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و تجربیات بیشتر معمولاً از نسلهای پیشین داناتر و باهوشترند، و هیچ عقل و خردی اجازه تقلید کورکورانه از گذشتگان را نمیدهد.

عجب این است که بعضی از دانشمندان و حتی اساتید دانشگاه رامی بینیم که از این نقطه ضعف بر کنار نمانده و گاهی با کمال شگفتی به خرافات مضحکی همچون پریدن از روی آتش در روزهای آخر سال تن در میدهند و میل دارند

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰۷

آتش پرستی نیاکان را به نوعی زنده کنند و در حقیقت منطقی جز منطق اعراب زمان جاهلیت ندارند.

تضاد بی دلیل

در تفسیر «المیزان» از تفسیر «در المنثور» از جمعی از دانشمندان عامه نقل شده: که شخصی به نام ابو الاحوص میگوید خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم در حالی که لباس کهنه و مندرسی بر تن داشتم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مال و ثروتی داری، گفتم: آری فرمود: چه نوع مال؟

گفتم: همه گونه مال در اختیار دارم، شتر، گوسفند، اسب، و مانند اینها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هنگامی که خدا به تو چیزی داد باید آثار آن را در تو ببینند (نه اینکه ثروت خود را کنار بگذاری و همانند مسکینان زندگی کنی).

سپس فرمود: آیا بچه شترهای تو گوش دریده متولد می شوند یا با گوشهای سالم، گفتم: مسلماً با گوش سالم، مگر ممکن است شتر، نوزاد گوش دریده بیاورد؟! فرمود: پس لابد خودت تیغ به دست گرفته گوشهای یکعده از آنها را شکاف میدهی و میگوئی این «بحر» است و گوشهای بعضی دیگر را پاره کرده و میگوئی این «صرم» است؟ گفتم آری چنین کار را میکنم، فرمود: هرگز چنین کاری مکن هر چه خدا به تو داده است برای تو حلال است، سپس تلاوت فرمود: ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام. از این روایت استفاده می شود که آنها قسمتی از اموال خود را معطل و بی مصرف نگاه میداشتند، ولی بجای آن صرفه جوئی کرده، لباسهای کهنه و مندرس در تن می پوشیدند و این یک تضاد بیدلیل بود.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰۸

آیه ۱۰۵

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۰۵ - ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خود باشید، هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زیانی نمی رساند، بازگشت

همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه عمل میکردید آگاه میسازد.

تفسیر:

هر کس مسئول کار خویش است

در آیه قبل سخن از تقلید کورکورانه مردم عصر جاهلیت از نیاکان گمراه، به میان آمد و قرآن به آنها صریحا اخطار کرد که چنین تقلیدی، با عقل و منطق سازگار نیست، به دنبال این موضوع طبعا این سوال در ذهن آنها می آمد که اگر ما حسابمان را از نیاکانمان در این گونه مسائل جدا کنیم، پس سرنوشت آنها چه خواهد شد، به علاوه اگر ما دست از چنان تقلیدی برداریم سرنوشت بسیاری مردم که تحت تاثیر چنین تقلیدی هستند، چه میشود، آیه فوق در پاسخ اینگونه سؤالات می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید شما مسئول خویشانتانید، اگر شما هدایت یافتید گمراهی دیگران (اعم از نیاکان و یا دوستان و بستگان هم عصر شما) لطمه ای به شما نخواهد زد (یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا هتدیتم).

سپس اشاره به موضوع رستاخیز و حساب و رسیدگی به اعمال هر کس کرده، میگوید بازگشت همه شما به سوی خدا است، و به حساب هریک از شما جداگان

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰۹

رسیدگی میکند، و شما را از آنچه انجام میدادید آگاه میسازد.

(الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون).

پاسخ به یک ایراد

در پیرامون این آیه سر و صدای زیادی برآه انداخته اند و بعضی چنین پنداشته اند که میان این آیه و دستور امر به معروف و نهی از منکر که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یکنوع تضاد وجود دارد، زیرا این آیه می گوید شما مراقب حال خویشتان باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.

اتفاقاً از روایات چنین بر می آید که این نوع سوء تفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است، جبیر بن نفیل میگوید در حلقه جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نشسته بودم و از همه کم سنتر بودم آنها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند، من به میان سخنان آنها پریدم و گفتم مگر خداوند در قرآن نمیگوید:

یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم (بنابرین امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد!) ناگاه همگی یکربان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند: آیه‌ای از قرآن را جدا میکنی، بدون اینکه معنی تفسیر آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم، و آنها به مباحثه در میان خود ادامه دادند، هنگامی که میخواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، رو به من کرده و گفتند: تو جوان کم سن و سالی هستی و آیه‌ای از قرآن را بدون اینکه معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده‌ای ولی شاید به چنین زمانی که میگوئیم بررسی که ببینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آنها حکومت، هوی و هوس پیشوای مردم است، و هر کس تنها رای خود را میپسندد، در چنان زمانی مراقب خویش باش، گمراهی دیگران به تو زیانی نمیرساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است).

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۱۰

بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می‌آید برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت به این آیه می‌چسبند و معنی آن را تحریف میکنند. در حالی که با کمی دقت میتوان دریافت که تضادی در میان این دودستور نیست، زیرا:

اولاً: آیه مورد بحث میگوید حساب هر کس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان لطمه‌ای به هدایت افراد هدایت یافته نمیزند حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند، بنا بر این شما از آنها پیروی نکنید و خود را نجات دهید (دقت کنید).

ثانیاً: این آیه اشاره به موقعی می‌کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمیشود، و یا شرائط تاثیر آن جمع نیست گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می‌شوند که با این حال، تکلیف ما چیست؟ قرآن به آنها پاسخ می‌دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد زیرا وظیفه خود را انجام داده‌اید، و آنها نپذیرفته‌اند و یا زمینه پذیرشی در آنها وجود نداشته است، بنابراین زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره این آیه سؤال کردند فرمودند: ایتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر فاذا رایت دنیا

مؤثره و شحا مطاعا و هوى متبعا و اعجاب كل ذى راى برايه فعليك بخويصة نفسك و ذر عوامهم !: امر به معروف كنيد و نهى از منكر، اما هنگامى كه ببينيد، مردم دنيا را مقدم داشته و بخل و هوى بر آنها حكومت مى كند و هر كس تنها راى خود را ميپسندد (و گوشش بدهكار سخن ديگرى نيست) به خويشتن پردازيد و عوام را رها كنيد.

تفسير نمونه جلد ۵ صفحه ۱۱۱

روايات ديگرى نيز به اين مضمون نقل شده كه همگى همين حقيقت را تعقيب ميكنند.

فخر رازى چنانكه عادت او است براى پاسخ به سؤال فوق چندين وجه ذكر مى كند كه تقريبا همه بازگشت به يك چيز يعنى آنچه در بالا آورديم ميكند و گويا او براى تكثير عدد آنها را از هم جدا کرده است !.

در هر حال شك نيست، كه مساله امر به معروف و نهى از منكر از مهمترين ارکان اسلام است كه بهيچ وجه نميتوان شانه از زير بار مسؤوليت آن خالى كرد، تنها در موردى اين دو وظيفه ساقط مى شود كه اميدى به تاثير آن نباشد و شرايط لازم در آن جمع نگردد.

تفسير نمونه جلد ۵ صفحه ۱۱۲

آيه ۱۰۶ - ۱۰۸

آيه و ترجمه

يا ايها الذين ءامنوا شهدوا بينكم اذا حضر اءحدكم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم ءو ءاخران من غيركم ان ءنتم ضربتم فى الارض فاصبتكم مصيبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتري به ثمنا و لو كان ذا قربى و لا نكتم شهادة الله انا اذا لمن الاثمين

۱۰۶ فان عثر على ءنهما استحقا اثما فاخران يقومان مقامهما من الذين استحق عليهم الاولين فيقسمان بالله لشهدتنا ءحق من شهدتهما و ما اعتدينا انا اذا لمن الظلمين

۱۰۷ ذلک ءدنى ءن ياتوا بالشهادة على وجهها ءو يخافوا ءن ترد ءيمن بعدا ءيمنهم و اتقوا الله و اسمعوا و الله لا يهدى القوم الفسقين

ترجمه :

۱۰۶ - اى كسانى كه ايمان آورده ايد هنگامى كه مرگ يكى از شما فرارسد در

موقع وصیت باید دو نفر عادل را از میان شما به شهادت بطلبید، یا اگر مسافرت کردید و مرگ شما را فرا رسد (و در راه مسلمانی نیافتید) دو نفر از غیر شما، و اگر به هنگام ادای شهادت در صدق آنها شک کردید آنها را بعد از نماز نگاه می‌دارید تا سوگند یاد کنند که ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم اگر چه در مورد خویشاوندان ما باشد و شهادت الهی را کتمان نمیکنیم که از گناهکاران خواهیم بود.

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۱۳

۱۰۷- و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو مرتکب گناهی شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند) دو نفر از کسانی که گواهان نخست بر آنها ستم کرده‌اند به جای آنها قرار میگیرند و به خدا سوگند یاد میکنند که گواهی ما از گواهی آن دو به حق نزدیکتر است و ما مرتکب تجاوزی نشده‌ایم که اگر چنین کرده باشیم از ظالمان خواهیم بود.

۱۰۸- این کار بیشتر سبب می‌شود که به حق گواهی دهند (و از خدا بترسند) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد و) سوگندهائی جای سوگندهای آنها را بگیرد، و از (مخالفت) خدا بپرهیزد و گوش فرا دهید و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمیکند.

شان نزول:

در مجمع البیان و بعضی تفاسیر دیگر در شان نزول آیات فوق نقل شده است که یک نفر از مسلمانان به نام «ابن ابی ماریه» به اتفاق دو نفر از مسیحیان عرب به نام «تمیم» و «عدی» که دو برادر بودند به قصد تجارت از مدینه خارج شدند در اثنای راه ابن ماریه که مسلمان بود بیمار شد، وصیتنامه‌های نوشت و آن را در میان اثاث خود مخفی کرد، و اموال خویش را بدست دو همسفر نصرانی سپرد وصیت کرد که آنها را به خانواده او برسانند، و از دنیا رفت، همسفران متاع او را گشودند و چیزهای گرانبه‌ایمت و جالب آنرا برداشتند و بقیه را به ورثه باز گرداندند، ورثه هنگامی که متاع را گشودند، قسمتی از اموالی که ابن ابی ماریه باخود برده بود در آن نیافتند، ناگاه چشمان آنها به وصیتنامه افتاد، دیدند، صورت تمام اموال مسروقه در آن ثبت است، مطلب را با آن دو نفر مسیحی همسفر در میان گذاشتند آنها انکار کرده و گفتند: هر چه به ماداده بود به شما تحویل داده‌ایم! ناچار به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شکایت کردند، آیات فوق نازل شد و حکم آن را بیان کرد.

ولی از شان نزولی که در کتاب کافی آمده است چنین بر می آید که آنها نخست انکار وجود متاع دیگری کردند و جریان به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کشیده شد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چون دلیلی بر ضد آن دو نفر وجود نداشت، آنها را وادار به سوگند کرد، سپس آنها را تبرئه نمود، اما چیزی نگذشت که بعضی از اموال مورد بحث نزد آن دو نفر پیدا شد و به این وسیله دروغشان اثبات گردید، جریان به عرض پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در انتظار ماند تا آیات فوق نازل شد، سپس دستور داد، اولیاء میت سوگند یاد کنند، و اموال را گرفت و به آنها تحویل داد.

تفسیر:

از مهمترین مسائلی که اسلام روی آن تکیه میکند، مساله حفظ حقوق و اموال مردم و به طور کلی اجرای عدالت اجتماعی است، آیات فوق گوشه‌ای از دستورات مربوط به این قسمت است، نخست برای اینکه حقوق ورثه در اموال میت از میان نرود و حق بازماندگان و ایتام و صفا رپایمال نشود، به افراد با ایمان دستور می‌دهد و می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد باید به هنگام وصیت کردن دو نفر از افراد عادل را به گواهی بطلبید و اموال خود را به عنوان امانت برای تحویل دادن به ورثه به آنها بسپارید (یا ایها الذین آمنوا شهاده بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیه اثنان ذوا عدل منکم).

منظور از عدل در اینجا همان عدالت به معنی پرهیز از گناه کبیره و مانند آن است، ولی این احتمال در معنی آیه نیز هست که مراد از عدالت، امانت در امور مالی و عدم خیانت باشد، مگر اینکه با دلائل دیگر ثابت شود که شرائط بیشتری در چنین شاهی لازم است.

و منظور از منکم یعنی از شما مسلمانان، در مقابل افراد غیرمسلمان

است که در جمله بعد به آنها اشاره شده است. البته باید توجه داشت که در اینجا بحث از شهادت معمولی و عادی نیست، بلکه شهادتی است توام با وصایت، یعنی این دو نفر هم وصیندو هم گواه و اما این

احتمال که علاوه بر دو نفر شاهد انتخاب شخص سومی به عنوان وصی در اینجا لازم است بر خلاف ظاهر آیه و مخالف شان نزول است، زیرا در شان نزول خواندیم که ابن ابی ماریه تنها دو نفر همسفر داشت که آنها را به عنوان وصی و گواه بر میراث خود انتخاب کرد.

سپس اضافه میکند: اگر در مسافرتی باشید و مصیبت مرگ برای شما فرا رسد (و از مسلمانان وصی و شاهی پیدا نکنید) دو نفر از غیرمسلمانها را برای این منظور انتخاب نمائید (و آخر آن من غیر کم آن انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت).

گرچه در آیه سخنی از این موضوع که انتخاب وصی و شاهد از غیرمسلمانها مشروط به عدم دسترسی به مسلمانان است دیده نمیشود ولی روشن است که منظور در صورتی است که دسترسی به مسلمان نباشد و ذکر قید مسافرت نیز به همین جهت است، همچنین کلمه او گرچه معمولا برای تخییر است ولی در اینجا - مانند بسیاری از موارد دیگر - منظور ترتیب میباشد، یعنی نخست از مسلمانان و اگر ممکن نشد از غیرمسلمانان انتخاب کنید.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از غیر مسلمانان تنها اهل کتاب یعنی یهود و نصاری میباشد زیرا اسلام برای مشرکان و بت پرستان در هیچ مورد اهمیتی قائل نشده است.

سپس دستور می دهد که به هنگام ادای شهادت باید آن دو نفر را بعد از نماز - در زمینه تردید و شک - وادار کنند که به نام خدا سوگند یاد کنند (تحسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم).

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه ۱۱۶

و باید شهادت آنها به اینگونه بوده باشد که بگویند ما حاضر نیستیم حق را به منافع مادی بفروشیم و بنا حق گواهی دهیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد (لا نشتری به ثمنا و لو کان ذاقربی).

و ما هیچگاه شهادت الهی را کتمان نمیکنیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود (و لا نکتم شهادة الله انا اذا لمن الاثمین).
باید توجه داشت که:

اولا این تشریفات برای ادای شهادت در زمینه شک و تردید و اتهام است.
ثانیا به مقتضای ظاهر آیه فرقی در میان مسلمان و غیر مسلمان از این نظر نیست و در حقیقت یکنوع محکم کاری برای حفظ اموال، در زمینه اتهام

میباشد و این هیچگونه منافاتی با قبول شهادت عدلین بدون سوگند ندارد، زیرا این حکم مربوط به مورد عدم اتهام است بنابراین نه حکم آیه نسخ شده است و نه اختصاص به غیر مسلمانان دارد (دقت کنید).

ثالثاً منظور از نماز در مورد غیر مسلمانان قاعدتاً نمازهای خود آنهاست؟ که در آنها ایجاد توجه و ترس از خدا می کند و اما در مورد مسلمانان جمعی معتقدند که منظور خصوص نماز عصر است و در بعضی از روایات اهل بیت (علیهمالسلام) نیز به آن اشاره شده است اما ظاهر آیه مطلق است و هر نمازی را شامل می شود و ممکن است ذکر خصوص نماز عصر در روایات ما جنبه استحبابی داشته باشد زیرا در نماز عصر، اجتماع بیشتری شرکت می کردند و به علاوه وقت داوری و قضاوت در میان مسلمین بیشتر آن موقع بود.

و رابعاً انتخاب وقت نماز برای شهادت به خاطر آن است که روح خداترسی به مقتضای الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر در انسان بیدار می شود، و موقعیت زمانی و مکانی توجهی در او به سوی حق ایجاد می کند و حتی بعضی از

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۱۷

فقها گفته اند که خوبست برای ادای شهادت اگر در مکه باشند در کنار کعبه در میان رکن و مقام که جایگاه بسیار مقدسی است و اگر در مدینه باشند در کنار منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این شهادت ادا شود.

و در آیه بعد سخن از موردی به میان آمده که ثابت شود، دو شاهد مرتکب خیانت و گواهی بر ضد حق شده اند - همانطور که در شان نزول آیه آمده بود - در چنین موردی دستور می دهد که: اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو نفر مرتکب گناه و جرم و تعدی شده اند و حق را پایمال کرده اند، دو نفر دیگر از کسانی که گواهان نخست به آنها ستم کرده اند (یعنی ورثه میت) بجای آنها قرار گرفته و برای احقاق حق خود شهادت و گواهی می دهند (فان عثر علی انهما استحقا اثما فاخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم الاولیان).

مرحوم طبرسی در مجمع البیان معتقد است که این آیه از نظر معنی و اعراب از پیچیده ترین و مشکلترین آیات قرآن است ولی با توجه به دونکته معلوم می شود که این آیه آنقدر هم پیچیده نیست.

اولاً منظور از استحق در اینجا به قرینه کلمه اثم (گناه) همان جرم و تجاوز به حق دیگری است.

و ثانیاً «اولیان» در اینجا به معنی اولان است یعنی آن دو شاهی که در آغاز

میبایست شهادت بدهند و از راه راست منحرف شده‌اند.
بنابراین معنی آیه چنین می‌شود که اگر اطلاعی حاصل شد که دو شاهد نخستین، مرتکب خلافی شده‌اند، دو نفر دیگر جای آنها را میگیرند از همان کسانی که دو شاهد نخست بر آنها تجاوز کرده‌اند.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۱۸

و در ذیل آیه وظیفه دو شاهد دوم را چنین بیان می‌کند که آنها باید به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما از گواهی دو نفر اول شایسته‌تر و به حق نزدیکتر است و ما مرتکب تجاوز و ستمی نشده‌ایم و اگر چنین کرده باشیم از ظالمان و ستمگران خواهیم بود (فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما و ما اعتدینا انا اذا لمن الظالمین).

در حقیقت اولیای میت روی اطلاعاتی که از جلوتر درباره اموال و متاع او بهنگام مسافرت یا غیر مسافرت داشته‌اند گواهی میدهند که دو شاهد نخست مرتکب ظلم و خیانت شده‌اند و این شهادت جنبه حسی پیدامیکند نه حدسی و از روی قرائن.

در آخرین آیه مورد بحث در حقیقت فلسفه احکامی را که در زمینه شهادت در آیات قبل گذشت بیان می‌کند که: اگر طبق دستور بالا عمل شود یعنی دو شاهد را بعد از نماز و در حضور جمع به گواهی بطلبند، و در صورت بروز خیانت آنها، افراد دیگری از ورثه جای آنها را بگیرند و حق را آشکار سازند، این برنامه سبب می‌شود که شهود در امر شهادت دقت به خرج دهند و آن را بر طبق واقع - به خاطر ترس از خدا یا به خاطر ترس از خلق خدا - انجام دهند (ذلک ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم). در حقیقت این کار سبب می‌شود که حد اکثر ترس از مسئولیت در برابر خدا و یا بندگان خدا در آنها بیدار گردد و از محور حق منحرف نشوند.

و در آخر آیه برای تاکید روی تمام احکام گذشته دستور میدهد: پرهیزگاری پیشه کنید و گوش به فرمان خدا فرا دهید و بدانید خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نخواهد کرد (و اتقوا الله و اسمعوا و الله لا یهدی القوم الفاسقین)

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه ۱۱۹

آیه ۱۰۹

آیه و ترجمه

یوم یجمع الله الرسل فيقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انك انت علم الغيوب
ترجمه :

۱۰۹ - از آن روز بترسید که خداوند پیامبران را جمع می کند و به آنها میگوید
مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی دادند؟ می گویند ما چیزی نمی دانیم تو
خود از تمام پنهانیها آگاهی.
تفسیر:

این آیه در حقیقت مکملی برای آیات قبل است، زیرا در ذیل آیات گذشته که
مربوط به مساله شهادت حق و باطل بود، دستور به تقوا و ترس از مخالفت
فرمان خدا داده شد، در این آیه می گوید: از آن روز بترسید که خداوند
پیامبران را جمع می کند و از آنها درباره رسالت و ماموریتشان سؤال می کند و
میگوید مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی گفتند (یوم یجمع الله الرسل
فیقول ما ذا اجبتم).

آنها از خود نفی علم کرده و همه حقایق را موکول به علم پروردگار
کرده میگویند: خداوند! ما علم و دانشی نداریم، تو آگاه بر تمام غیوب
و پنهانیها هستی (قالوا لا علم لنا انك انت علام الغيوب).
و به این ترتیب سر و کار شما با چنین خداوند علام الغیوب و با چنین دادگاهی
است، بنابراین در گواهیهای خود مراقب حق و عدالت باشید.
در اینجا دو سؤال پیش می آید نخست اینکه از آیات دیگر قرآن استفاده میشود
که پیامبران شاهدان و گواهان بر امت خویشند در حالی که از آیه فوق

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۲۰

بر می آید که آنها از خود نفی علم میکنند و همه چیز را به خداوای گذارند.
ولی میان این دو تضاد و اختلافی نیست، بلکه مربوط به دو مرحله است، در
نخستین مرحله که آیه مورد بحث اشاره به آنست، انبیاء در پاسخ سؤال
پروردگار اظهار ادب کرده، و از خود نفی علم نموده، و همه چیز را موکول به
علم خدا میکنند، ولی در مراحل بعد آنچه را میدانند در مورد امت خود بازگو
میکنند و گواهی میدهند، این درست به آن میماند که گاهی استاد به
شاگرد خود میگوید که پاسخ فلان شخص را بده، شاگرد نخست اظهار ادب
کرده و علم خود را در برابر علم او هیچ توصیف میکند و پس از آن آنچه را
میداند میگوید.

دیگر اینکه چگونه انبیا از خود نفی علم میکنند با اینکه آنها علاوه بر علم عادی

بسیاری از حقایق پنهانی را از طریق تعلیم پروردگار میدانند؟ گرچه در پاسخ این سؤال مفسران بحثهای گوناگونی دارند، ولی به عقیده ما روشن است که منظور انبیاء آن است که علم خود را در برابر علم خدا هیچ بشمرند و در حقیقت چنین است، هستی ما در برابر هستی بی پایان او چیزی نیست و علم ما در برابر علم او محسوب نمیشود، و خلاصه «ممکن» هر چه باشد در برابر «واجب» چیزی ندارد و به تعبیر دیگر: دانش انبیاء اگر چه در حد خود دانش قابل ملاحظه‌های است ولی با مقایسه به دانش پروردگار چیزی محسوب نمی‌شود.

و در حقیقت عالم واقعی کسی است که در همه جا و هر زمان حاضر و ناظر و از پیوند تمام ذرات عالم با خبر و از تمام خصوصیات این جهان که یک واحد بهم پیوسته است آگاه باشد، و این صفت مخصوص ذات پاک خدا است.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که این آیه دلیل بر نفی هر گونه علم غیب از پیامبران و امامان نمی‌شود، آنچنانکه بعضی پنداشته‌اند، زیرا علم غیب بالذات مربوط به کسی است که همه جا و هر زمان حاضر است، و غیر او بالذات چنین علمی را ندارد بلکه آنچه را خدا از غیب به او تعلیم داده‌است میداند، شاهد این

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۲۱

سخن آیات متعددی از قرآن است، از جمله در سوره جن آیه ۲۶ می‌خوانیم عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول: خداوند عالم الغیب است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه نمیکند مگر رسولانی را که برگزیده است و در سوره هود آیه ۴۹ می‌خوانیم: تلک من انباء الغیب نوحيها الیک: اینها از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌فرستیم.

از این آیات و مانند آن استفاده می‌شود که علم غیب مخصوص ذات خدا است ولی به هر کس آنچه صلاح ببیند تعلیم می‌دهد و کمیت و کیفیت آن مربوط به خواست و مشیت او است.

